

«وكن كسيلة النار لاعدائى
و كوثر البقاء لاحبائى...»
(حضرت بهاء الله، لوح احمد)

مفاهيم نار در آثار حضرت بهاء الله*

منوچهر سلمان پور

۱- فصل اول - مفهوم نار در شريعت حضرت مختار

اگر به الواح مبارکه و بیانات الهیه در این دور اعظم نظر افکنیم ملاحظه می‌نمائیم که اطلاق نار در مواضع متعدده به معانی متنوعه وارد و تعبیر گشته است. گاهی به معنای آتش افروخته، گاهی به معنای حقیقت اصلیه، گاهی اشاره به هیكل ظهور و گاهی به مکلم طور، گاهی به حب پروردگار و گاهی به نار روی یار و قس علی ذلك. فی المثل به فقرات ذیل که در آثار سماویّه است توجه می‌نمائیم:

الف - «قد کُنز فی هذا الغلام من لحن لو يظهر اقل من سمّ الابرة لتندکّ الجبال و تصفرّ الاوراق و تسقط الاثمار من الاشجار و تُخرّ الاذقان و تتوجّه الوجوه لهذا الملك الذى تجده على هیکل النار فى هيئة النور...»^۱

ب - «ای پروردگار من، غفلت من به مقامی رسید که مرا از فرات عذب یقین محروم ساخت و به ماء صدید ظنون راه نمود. از ذکر غافل شدم و تو از من غافل نشدی. از حبت محمود بودم و نار عنایت تو مشتعل...»^۲

ج - «انّ الذّينهم اعرضوا عن لمع الوجه اولئك يُسَخِّمُ اللهُ وجوههم كخافية الغراب و يعذبهم بنار البعد و لهايها...»^٣

د - «وانّ الله قد انصبك على الميزان من حكم الكتاب على حكم الكتاب مقضياً تبصرة لمن كان عند الله العليّ على الحقّ بالحقّ بصيراً و تذكرة لمن كان عند الرّحمن في حول النّار بالنّار الحكيم صبوراً...»^٤

هـ - «در صون حمايتت صيانت فرما و در امر عظيم و سلطان ميبنت استقامت بخش. خلق جديد کن و روح تفريد بدم. آتش حبّ و اتحاد در قلوب برافروز و پرده اوهام مختلفه بسوز. ثابت و راسخ کن. نابت و باسق فرما...»^٥

دریای ژرف تعالیم ملکوت کریم درر ثمینه و امثله کثیره در این باره دارد و ما را توانائی غور و خوض در این بحر زخار آثار نیست ولی تا حدود مقدور و میسور به بعضی از این تعبیرات اشاره می‌نمائیم و از فیض مدرارش در اجرای این مقصود دلالت و هدایت می‌طلبیم، انّه سمیع مجیب.

باب اوّل - نار موقده

این ناری است که موسی جان را ندا فرا داد و در فاران رحمن بانگ لن ترانی به گوش هوش رسانند. اهل امکان را به نور ایمان روشن و تابان فرمود و شعله به جانها زد. اولیاء و اصفیاء را زهر بلا چشاند و شهدای خلد جنان را به مشهد فداکشاند. قوه قدسیه ازلیه در هیکل ظهور است و شجره زیتونیّه لا شرقیه و لا غربیه، چنانچه می‌فرمایند، قوله الکریم:

۱- «نارٌ اوقدناها بید الاقتدار و ارسلناها الی الفاران ليشتعل منها اهل الرّحمن طوبی لمن یسمع زفیرها، انّه لا اله الاّ انا المهیمن المختار...»^٦

۲- «قل انّی انا البیت بالحقّ مرفوعاً و انّی انا المصباح فی المشکوة قد کنت بالله الحقّ علی الحقّ مضیئاً و انّی انا النّار فی النّور علی نور الطّور فی ارض السّرور قد کنت حول النّار مخفیاً...»^٧

۳- «... در مراجعت در وادی مبارکه که بریّه سینا باشد وارد شد و تجلّی سلطان احدیه را از شجره لا شرقیه و لا غربیه مشاهده نمود و ندای جانفزی روحانی را از نار موقده ربّانی استماع فرمود و مأمور به هدایت انفس فرعونی گشت...»^٨

۴- «کن مبلّغ امر الله ببيان تحدث به النّار فی الاشجار و تنطق انّه لا اله الاّ انا العزیز المختار...»^٩

۵- «تالله هذا یومٌ فیهِ تنطق النّار فی کلّ الاشیاء قد اتی محبوب العالمین...»^{١٠}

۶- «فاحرق الحجابات بسلطان من لدنا ثمّ احرق الاشارات بهذه النّار الّتی اشتعلت فی سیناء القدم و تجلّی علی هذا القلم بما یجذب عنه افئدة الذّینهم کانوا بآیات الله هم مقتدون...»^{١١}

۷- «قوموا یا قوم عن مراقد الغفلة بنار الّتی لو یقابلهّا کلّ من فی السّموات و الارض لتجدوا اثرها و انّ هذا ما یوصیکم الله به لتکوننّ من العالمین...»^{١٢}

- ۸- «و ان وجدت نفسك مخموداً فاشتعل من هذه النار باسم ربك المختار لتستجذب بك قلوب الابرار من عبادنا المقربين...»^{۱۳}
- ۹- «قل يا عبد عزّ نفسك عن كلّ الحجابات ثم ادخل في النار و أنّها نورٌ و رحمةٌ لك و للمخلصين ثمّ كسر اصنام النّفس و الهوى من الذينهم كفروا و اشركوا...»^{۱۴}
- ۱۰- «... از اطراف و جوانب كمر ظلم بسته و همّت گماشته اند كه نار سدره را به ماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از اينكه زجاج قدرت سراج احديّه را در حصن حفظ خود محفوظ می دارد...»^{۱۵}
- ۱۱- «ان يا عبد الى متى تكسل في نفسك. اذا فاشتعل بهذه النار ثم ناد بين الاخيار بما علمك ربك العزيز الغالب القدير...»^{۱۶}
- ۱۲- «ان يا ملك ان استمع النداء من هذه النار المشتعلة من هذه الشجرة الخضراء في هذا الطور المرتفع على البقعة المقدسة البيضاء خلف قلزم البقاء انه لا اله الا انا الغفور الرحيم...»^{۱۷}
- ۱۳- «... حضرت موسى على نبينا و عليه السلام لمعان و بوارق تجليات غيب احديت را در شجره لا شريقيه و لا غريبه مشاهده نمود و ندای روح بخش ذات هويّه را از آن نار موقده ربانيّه استماع فرمود و از اين ندای جانفزای الهی و تجليات انوار فجر رباني در قلب مبارکش سراج محبت و مصباح خلّت و مودت برافروخت...»^{۱۸}
- ۱۴- «لولا ما اشتعلت النار في سدرة السينا على بقعة الطور لموسى الكليم و ما جعل النار نوراً لاسمنا الخليل و ما ثبت امر الله بين خلقه و ما اشرقت عن افق القدس شمس البقاء باسم ربكم العلي الاعلى...»^{۱۹}

باب دوّم - تجليات مختلفه نار

شراة آتش الهی در صفات ممیزه متجلی است. اخگر آن در عشق محبوب حقیقی آشکار است و جذوة آن در حبّ معبود معنوی ظاهر و نمودار. نار اشتیاق و آتش فراق، نار غم و اندوه و افروزش دل و هستی و وجود، نار نفس، نار اشارات و غیره. به منظور سهولت مطالعه، تأثرات نار را در عواطف انسانی در این باب مطالعه می کنیم و عوارض دیگر آن را به باب های بعد می سپاریم.

۱- نار حبّ

وصفی ز حسن روی تو در خانقه فتاد صوفی طریق خانه خمّار برگرفت^{۲۰}
اگر از حبّ یار سخنی به میان آید مثنوی ها کفایت نکند.

ای خدا ای لطف تو حاجت روا با تو یاد هیچ کس نبود روا^{۲۱}

در چهار وادی و هفت وادی که از یراعه جمال کبریائی نازل نقش حبّ و نار حبّ را تشریح فرموده اند. باشد که دوستان الهی این دو لوح نازنین را زیارت نمایند و به مقام نار عشق پی برند.

ای جمال الله برون آ از نقاب تا برون آید ز مغرب آفتاب

نافه علم لدنی برگشا مخزن اسرار غیبی برگشا
 تا ز مشکت بو برند این مردگان تا ز خمرت خوش شوند این بی‌هشان^{۲۲}
 ایضاً می‌فرماید، قوله جلّ جلاله: «به نار محبت یار سوختیم و خیمه دیگر برافراختیم و به این
 افتخار می‌نمائیم که الحمد لله سبحات جلال را به نار جمال محبوب سوختیم...»^{۲۳}
 «مقصود از این ملائکه آن نفوسی هستند که به قوه روحانیه صفات بشریه را به نار محبت الهی
 سوختند و به صفات عالین و کزوبین متّصف گشتند...»^{۲۴}

«... از این بلا محزون مباشید و دلخون نگردید. عن قریب مشاهده خواهید نمود که کلّ به آن
 افتخار کنند و سروری دو جهان جویند. یکی گوید که من در فلان عهد به جهت ایمان و ایقان به حقّ
 زجری چنین دیدم و اجری چنین بردم... دیگری گوید به سبب اقتباس انوار از نیر اثیر اسیر سلاسل و
 زنجیر شدم و چنین اجر بی‌نظیر یافتم. دیگری گوید از اشتعال نار عشق در قلب و سینه به قربانگاه
 عشق شتافتم و لب شمشیر را بوسیدم...»^{۲۵}

چو سدره هیکلش به حب شرربار شد ز جذبۀ عشق وی جهان پر از نار شد
 چو آذرین طلعتش به جلوه نوار شد ز نوبهار جمال زمانه گلزار شد
 فتاد اندر قلوب ز نار عشق التهاب^{۲۶}

۲- نار اشتیاق و فراق

در یکی از الواح مبارکه حضرت بهاءالله خطاب به افغان سدره بقا چنین زیارت می‌کنیم، قوله عزّ
 کبریانه: «... نامهات را عبد حاضر تلقاء وجه مظلوم قرائت نمود. از ذکرش باب عنایت مفتوح و از
 حنین فؤادش بحر رحمت مّوّاج. از آفتاب کلماتش انوار نیر محبت الهی ساطع و از قلب هر حرفی از
 حروفاتش نار اشتیاق مشتعل...»^{۲۷}
 ایضاً در لوح جواهر الاسرار که از سماء مشیت حضرت ذوالجلال نازل این کلمات تامّات وارد،
 قوله الوهّاب:

«... و یشهد عجائب الرّیویة فی اسرار الخلیقة و یطلّع علی سبل الهدایة و طرق الالهیة. هذا مقام
 الطّالین و معارج القاصدین و اذا استرقی عن ذلك المقام یدخل فی مدینة العشق و الجذب حیثند
 تهبّ اریاح المحبّة و تهیج نسّمات الرّوحیة و يأخذ السّالک فی هذا المقام جذبات الشّوق و
 نفحات الذّوق بحیث لن یعرف الیمین عن الشّمال و لا البرّ من البحر و لا الصّحاری عن الجبال و
 فی کلّ حین یحترق بنار الاشتیاق و یوقد من سطوة الفراق فی الآفاق و یرکض فی فاران العشق و
 حوریب الجذب...»^{۲۸}

ایضاً:

«... چه قدر از هیاکل عزّ احدیه که در بیداء هجر و فراق جان باخته‌اند و چه مقدار از ارواح قدس صمدیه که در صحرای شهود مبهوت گشته‌اند. بسا عشاق باکمال طلب و اشتیاق از شعله ملتهبه نار فراق محترق شده و چه بسیار از احرار که به رجای وصال جان داده‌اند. نه ناله و حنین عاشقین به ساحت قدس رسد و نه صیحه و ندبه قاصدین و مشتاقین به مقام قربت درآید...»^{۲۹}

۳- کره النار و سمندر النار و حمامة النار و فلک النار و بحر النار و هواء النار
جمال قدم جلّ شأنه الاکرم در یکی از الواح به این بیان احلی ناطق، قوله البدیع:

«... قل یا قوم آمنوا بالله ثم اتبعوا الذی ینصیحکم الی النار الّتی کانت من الفؤاد مشتعلاً لتوجّهوا الیها و تشتعلوا من فورانها و تطوفنّ فی حولها لتحترق عنکم الحجبات و تجعلکم من سمندر النار فی کره النار بالحَبّ مبعوثاً. هذا ما ینصحکم حمامة النار من حکمة الاسرار لثلاً تضطربوا من شماتة الفجّار و تفرحوا من فرح الذی کان من سماء النّصر منزولاً...»^{۳۰}

ایضاً می‌فرماید، قوله العزیز: «باری، نه چنان سدره عشق در سینای حبّ مشتعل شده که به آب‌های بیان افسرده گردد و یا اتمام پذیرد. عطش این حوت را بحور نشانند و این سمندر ناری جز در نار روی یار مقرّ نگزیند...»^{۳۱}

همچنین می‌فرماید، قوله جلّ ثنائه: «... اگر به رشحی از بحر این معانی فائز شوی از عالم ملک و هستی درگذری و چون طیر ناز در حول سراج بهاجّ جان بازی...»^{۳۲}
و در مثنوی مبارک از قلم شمس حقیقت چنین نازل:

زلف او همچون سمندر بین به نار کو همی‌گردد به نار روی یار^{۳۳}
ایضاً می‌فرماید، قوله عزّ بیانه:

«... ولو یسافرون من الازل الی الابد لن یصلوا الی قطب الوجود و مرکز الوجود الذی جری عن یمینه بحور العظمة و عن یساره شطوط القدرة و لن یقدر احد ان ینزل بفنائها و کیف الی مقامه و هو کان ساکناً فی فلک النار و یسری علی بحر النار فی کره النار و یمشی فی هواء النار فکیف یقدر من خلق بالاضداد ان یدخل فی النار او یقرب بها و ان یقربها لیحترق فی الحین...»^{۳۴}

۴- النار الصّفراء

«... ان یا اهل الامکان اسمعوا نغمات الله فی قطب جنة الفردوس من سدرة القدس الّتی کانت فی ارض الزّعفران بایدی الرّحمن مغروساً. قل تالله بنغمة منها تجلّی النور علی الطّور الرّفیع فی سیناء القدس خلف لجة الانس لموسی الکلیم فی رفرق البقاء عند شجرة القصوی من هذه النار المشتعلة الصّفراء انی انا الله ربّک و ربّ آبائک الاولین...»^{۳۵}

باب سوّم - نار و صفات بشری

اکنون که به برخی از فیوضات نار موقده الهیه و تجلیات آتش فروزان لاهوتیه اشاره گردیده، نظر را متوجّه موارد مختلفه و امیال و هواجس جسمانیّه بشریه می‌نمائیم که جلوه آن در هیئت نار ظاهر و عیان می‌گردد. این نار را با آن نار موقده شباهتی نبوده بلکه فرق عظیمی در میان است. به منظور درک و فهم شئون متنوعه این نار به فحص و جستجوی خویش در آثار مبارکه و غور و خوض در بحر بی‌کران الواح منیعۀ قدسیّه ادامه می‌دهیم و از عنایات لاریبۀ ربّانیّه استمداد می‌نمائیم، آنّه ذو الکرّم و الاحسان.

۱- نار اشارات

جمال قدم می‌فرماید، قوله جلّ کبریائه:

«... هذا من فضل ربّک علیک ان لن تحرقه بنيران الاشارات و تكون راسخاً علی امر ربّک و لا تتبع کلّ مشرک مردود. ایاک ان لا تجعل نفسک محدوداً بحدود الاشارات و لا محجوباً بحجب الدلالات. فاخرق الحجاب بسلطان من لدنا ثم احرق الاشارات بهذه النار الّتی اشتعلت فی سیناء القدم و تجلّی علی هذا القلم بما یجذب عنه افئدة الذینهم کانوا بأیات الله هم مقتدون...»^{۳۶}

۲- نار احتجاب

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، قوله عزّ بیانه:

«... جنّت عرفان حقّ است و ناژ احتجاب از ربّ الارباب. از این بیان مقصود این نیست که دیگر عالم الهی نه و فیض نامتناهی نیست. استغفر الله عن ذلک، بلکه مقصد چنین است که عرفان و احتجاب به منزله شجر است و نعیم و جحیم در جمیع عوالم الهیه به منزله ثمر. در هر رتبه‌ای از مراتب نعمت و نعمت موجود. در عالم فؤاد عرفان نعمت و احتجاب نعمت است زیرا اساس هر نعمت و نعمت در عوالم الهیه این دو است ولی در جهان حقّ نفوس مقبله را ما لا رأّت عین و لا سمعت اذن و لا خطر بقلب بشر موجود زیرا این عالم فانی مانند عالم رحم است که کمالات و نقائص جسمانیّه انسان در عالم رحم معلوم نه. چون از عالم رحم به این عالم آید نقائص و کمالات جسمانیّه ظاهر و آشکار گردد و انسان در عالم رحم از هر دو بی‌خبر. حال اگر نفسی را در عالم رحم بیان فضائل و رذائل این جهان می‌شد و نعمت و نعمت این عالم تشریح می‌گشت آیا جنین را تصوّر آن ممکن بود، لا والله، زیرا در عالم رحم این فضائل و رذائل و این نعمت و نعمت موجود نیست تا تصوّر آن نماید...»^{۳۷}

۳- نار الاحزان

«ان یا اسمی تالله لو تطّلع بحزن قلبی لن تستقرّ علی مقرّک و تفور منک نار الاحزان و تصعد الی

ان تبلغ ذیل الرحمن فی قطب الجنان لآتی بذلت نفسی و ما ملکنی ربی لهؤلاء الذین قاموا علی قتلی
فی هذه الايام التي قامت علی کلّ الملک و حبسونی فی هذه الارض المظلم البعید...»^{۳۸}
۴- نار الاعراض

«... ان یا رضا تالله انّ القلم بیکی علی ضرّی و مسکتی ثمّ وحدتی و غربتی و بما اشتعلت نار
الاعراض فی قلوب المعرضین.»^{۳۹}
۵- نار حرب و جدال و نزاع و فساد

الف - «الله الحمد به عنایت حقّ جلّ جلاله و اراده محیطه اش چهل سنه می شود که نار جدال و نزاع و
فساد در ایران خاموش و مخمود است.»^{۴۰}

ب - «فلما ما وجدوا ما عرفوا من ظنونهم المجتّهة و عقولهم الافکیة الخبیثة رفعوا اعلام الاختلاف و
رایات الفساد و اشتعلوا نار الحرب ولو اطفأها الله بقدرته كما تشهد الیوم من هؤلاء المشرکین و
هؤلاء الفاسقین...»^{۴۱}

۶- نار ظلم و اعتساف
الف - «طوبی لکم بما هاجرتم من دیارکم و طفتم البلاد حباً لله مولاکم العزیز القدیم الی ان دخلتم
ارض السّرّ فی یوم فیه اشتعلت نار الظلم و نعب غراب البین...»^{۴۲}

ب - «قد خبت مصابیح الانصاف و اشتعلت نار الاعتساف فی کلّ الاطراف...»^{۴۳}
۷- نار امل و شهوت

«ای اهل رضوان من، نهال محبت و دوستی شما را در روضه قدس رضوان به ید ملاطفت غرس
نمودم و به نیشان مرحمت آتش دادم. حال نزدیک به ثمر رسیده. جهدی نمائید تا محفوظ ماند و به
نار امل و شهوت نسوزد.»^{۴۴}

۸- نار بغی و فحشاء
«این مظلوم منقطعاً عن العالم و الامم ذکر نمود آنچه را که سبب تطهیر عالم است از ضغینه و
بغضاء و علّت اخماد نار بغی و فحشاء. ناصر و معینی مشهود نه. از هر جهتی سهام مفتریات مغلّین و
اسنّه ملحدین بر هیکل امر وارد...»^{۴۵}

۹- نار نفس و هوی و حرص
الف - «استلک یا الهی به و بتجلّیات انوار عزّ احدیتک و بوارق ظهورات قدس الوهیّک بان خلصنی
عن نار نفسی و قدسنی عن کلّ ما لا یلیق لسلطانک و انک انت المهیمن القیوم...»^{۴۶}

ب - «ای عاصیان، بردباری من شما را جری نمود و صبر من شما را به غفلت آورد که در سبیل های
مهلک خطرناک بر مراکب نار نفس بی باک می رانید. گویا مرا غافل شمرده اید و یا بی خبر
انگاشته اید.»^{۴۷}

ج - «ای مهاجران، لسان مخصوص ذکر من است، به غیبت میالائید و اگر نفس ناری غلبه نماید به

ذکر عیوب خود مشغول شوید نه به غیبت خلق من زیرا که هر کدام از شما به نفس خود ابصر و اعرفید از نفوس عباد من.»^{۴۸}

د - «من الذین نبذوا البرّ و التّقوی و اخذوا البغی و الفحشاء اولئک اشتعلوا بنار الحرص و الهوی و خانوا فی اموال الوری من دون اذن من الله ربّ العرش و الثری و مالک الآخرة و الاولی...»^{۴۹}

ه - «... لذا احتجبوا عن مراد الله و ما شربوا عن کوثر الهویة و صاروا محرومین عن لقاء الله و مظهر کینونته و مطلع ازلیته و بذلك سلکوا فی مناهج الضلالة و سبل الغفلة و رجعوا الی مقرّهم فی نار الّتی كانت و قودها انفسهم و كانوا فی کتاب القدس من قلم الله بالكفر مکتوباً...»^{۵۰}

۱۰- نار ضغینه و بغضاء

الف - «و نفسه الحقّ در این مقام نازل شده آنچه که هر منصفی شهادت می دهد که مقصود این مظلوم حفظ ناس بوده و هست و اطفاء نار ضغینه در افنده و قلوب...»^{۵۱}

ب - «قل تالله انّ الذی خلّق بقولی و استبرک بقلائی افتی علیّ بما اشتعل فی نفسه نار الحسد و البغضاء و لکنّ الله ظهر خافیة صدورهم و انه لهو العلیم الخبیر...»^{۵۲}

ج - «... طوفان امتحان و افتتان در اشدّ هیجان و نار غضب شاهانه و بغض و عداوت مأمورین دولت از وزراء و وکلاء و علماء سوء و ملّت غافل و جاهل در اشتعال و فوران...»^{۵۳}

د - «فوالله الذی لا اله الا هو انا صبرنا فی ذلک و امرنا العباد بالصبر و الاضطبار و خرجنا من بین هؤلاء و سکنّا فی بیت آخر لتسکن نار البغضاء فی صدره و یكون من الذینهم مهتدون...»^{۵۴}

ه - «ضغینه و بغضای مذهبی ناری است عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب.»^{۵۵}

و - «این ایام از جمیع جهات اعداء ظاهر و نار بغضاء مشتعل. ای اهل ارض، لعمری و عمرکم این مظلوم خیال ریاست نداشته و ندارد و مقصود رفع آنچه سبب اختلاف احزاب عالم و تفریق امم است بوده و هست تا کلّ فارغ و آزاد شوند و به خود پردازند...»^{۵۶}

ز - جمال قدم جلّ ثنائه در کتاب عهدی اهل عالم را مخاطب فرموده و هدف و مقصد شریعت الهیّه را که اتحاد و اتّفاق من فی العالم است به اخماد نار ضغینه و بغضاء مرتبط می سازند و چنین می فرمایند، قوله عزّ کبریائه:

«آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم. مقصود این مظلوم از حمل شدائد و بلایا و انزال آیات و اظهار بیّنات اخماد نار ضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم به نور اتّفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز... امید آنکه اهل بهاء به کلمه مبارکه "قل کلّ من عند الله" ناظر باشند و این کلمه علیا به مثابه آب است از برای اطفاء نار ضغینه و بغضاء که در قلوب و صدور مکنون و مخزون است. احزاب مختلفه از این کلمه واحده به نور اتّحاد حقیقی فائز می شوند. انه یقول الحقّ و یهدی السبیل و هو المقتدر العزیز الجمیل...»^{۵۷}

فصل دوم - نار و اصحاب نار

نار الهی و آتش فروزان حقیقی روشنی بخشد و حرارت سرمدی ایجاد کند ولی نار جحیم و شعله نابودکننده سقیمش خرابی و جدائی و تنگی و تاریکی به بار آرد. آن خارستان دل را گلستان نماید و این رضوان ریّان قلب را خاموش و افسرده سازد. آن حرارت محبت و فروغ وحدت لایح کند و این سردی و جمودت خفت و خواری انبوه نماید. یکی ناس را نور هدایت و اتحاد بخشد و دیگری ظلمت دوری و دشمنی بیفزاید. آن یک فلک اثر است و این یک وادی جنگ و ستیز. شرح آن نار را جمال قدم در مثنوی مبارک چنین می‌فرمایند، قوله البدیع:

هم تو ای موسی به طور جان بیا بگذر از نعل و ردا عریان بیا
تا شوی واقف تو از اسرار نار زانکه نار آمد همی از زلف یار
زلف او ناری که سوزد جان عشق کفر و ایمان هم سر و سامان عشق
زلف او ناری که بر فاران چمد هم به تارش گردن دوران خمد
بس کن ای ورقا تو از اسرار نار لؤلؤ جان پیش این کوران میار...
نار آن موسی ز طور آمد پدید نار این موسی ز جان شعله کشید

اما نار جحیم را در آثار مبارکه چنین زیارت می‌نمائیم که مأوای مشرکین است و مثنوی ظالمین. پس فی الحقیقه این نار چیست؟

باب اول - اصل نار

جمال قدم جلّ اسمه الاکرم در لوح اصل کلّ خیر اصل نار را چنین توصیف می‌فرمایند، قوله الاعزّ الاسنی: «اصل النار هو انکار آیات الله و المجادلة بمن ينزل من عنده و الاعراض عنه و الاستکبار علیه»^{۵۸}

فی الحقیقه و به معنای دیگر انکار حقّ است و معارضه با آیات و احکام او و اعراض و استکبار بر او. بدین ترتیب اولین آیه کتاب مستطاب اقدس که امّ الكتاب است حقیقت فائضه این مسأله را روشن و نمایان می‌سازد، قوله الامنع الارفع: «انّ اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره»^{۵۹}

و این معلوم و واضح است که اگر از عرفان مشرق وحی که عین معرفت الله است سر باز زنی در اسفل مراتب بعد که نفس جحیم است مقرّ یابی و این فقره به احسن وجه در کتاب ایقان از یراعه جمال جانان تصریح و تشریح گردیده، فی الجملة می‌فرماید، قوله الاحلی:

«و هر نفسی که به آن صبح هدایت و فجر احدیت فائز شد به مقام قرب و وصل که اصل جنّت و اعلى الجنان است فائز گردید و به مقام قاب قوسین او ادنی که وادی سدره منتهی است وارد شد

والآ در امکنه بعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود اگرچه در ظاهر بر
اکراس رفیعه و اعراش منیعه جالس باشد...»^{۶۰}

بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیاهستش ورق

اگر بخواهیم در این زمینه مطالعات خود را به تفصیل شرح دهیم این وجیزه به تفصیل انجامد لذا
یاران الهی را به مطالعه لوح برهان و لوح سلمان و لوح ابن ذئب و کتاب مستطاب ایقان تشویق و
ترغیب می‌نمائیم که در متون این آثار مبارکه، جمال احدیه مخاطب آن الواح مقدسه را به حقائق
اصلیه در فهم و ادراک مقام ذوالجلال و نکث و نکص و شرک نفوس ساهله باهله سافله آشنا
می‌سازند. فی المثل به یکی از آیات لوح ابن ذئب که مخاطب آن شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی
است توجه فرمائید، قوله عز سلطانه: «ای ربّ اشهد بظلمی سقطت اثمار سدره عدلک و بنار عصیانی
احترقت افئدة المقرّبین من خلقک و ذابت اکباد المخلصین من عبادک... فآه فآه اعراضی احرق ستر
عصمتی و اعتراضی شقّ حجاب حرمتی. یا لیت کنت تحت اطباق التراب و ما ظهر سوء اعمالی بین
عبادک...»^{۶۱}

اعراض و اعتراض بر مرجع منصوص و مظهر ظهور شراره‌های آتش شرک اند و هدف و مقصد
مشرکین اطفاء نار موقده و لمعه ساطعه مظهر شریعه سماویّه است. می‌فرماید، قوله عز اعزازه: «اذکر اذ
او قد نمرود نار الشّرك لیحترق بها الخلیل...»^{۶۲}

ایضاً می‌فرماید، قوله الاعلی: «نذکر ما اکتسبت ایدی الذّینهم کفروا و اعرضوا عن لقاء الله فی يوم
القیامة و عذبهم الله بنار شرکهم و اعدّ لهم فی الآخرة عذاباً تحترق به اجسادهم و ارواحهم. ذلک
بانهم قالوا انّ الله لم یکن قادراً علی شیء و کانت یده عن الفضل مغلوله...»^{۶۳}
ایضاً می‌فرماید، قوله الاسمی:

«قال هل الطّامة تمّت، قل ای و ربّ الارباب و هل القیمة قامت بل القیوم بملکوت الآیات و هل
ترى النّاس صرعی بلی و ربّی الاعلی الابهی و هل انقعدت الاعجاز بل نسفت الجبال و مالک
الصفّات. قال این الجنّة و النّار، قل الاولی لقائی و الاخری نفسک یا ایها المشرک المرتاب... قد
تزیّنت الجنّة باوراد المعانی و سعر السّعیر من نار الفجّار...»^{۶۴}

باب دوّم - اصحاب نار

شکّی نبوده و نیست که معرضین و مشرکین اصحاب نارند و محترق در قعر سقر. جمال قدم و نیر
اعظم می‌فرماید، قوله تبارک و تعالی: «... انک لو اطّلت علی ما فعلت لالقیّت نفسک فی النّار...»^{۶۵}
حضرت ربّ اعلی ارواحنا لمظلومیته الفدا می‌فرماید، قوله العلی الاعلی: «... انّ الذّین یکفرون

بذكر الله الاكبر لا تغنيهم اموالهم و لا اولادهم من دون الله الحقّ بشيء و ما لهم من دون الله قدرة فاولئك هم اصحاب النار بحكم العدل خالداً فيها دائماً...»^{٦٦}

ايضاً حضرت بهاء الله می فرماید، قوله الوهّاب: «از انسان باید ثمری پدید آید. انسان بی ثمر به فرموده حضرت روح به مثابه شجر بی ثمر است و شجر بی ثمر لایق نار...»^{٦٧}

ايضاً می فرماید، قوله الودود: «فانّ مثنوی الظّالمین قد كان فی نار الّتی كانت فی اسفل الجحیم بالعدل موقوداً...»^{٦٨}

و تأکیداً لما سبق می فرماید، قوله المنان: «فویلّ لكم و بما اكتسبت ايديکم فسوف ترجعون الی مثنویکم فما مثنوی الظّالمین الا النار...»^{٦٩}

ايضاً می فرماید، قوله الکریم: «انّ الذّین غفلوا اولئک من اهل النار و الذّین آمنوا اولئک من اهل الفردوس يشهد بذلك لسان الله العزيز العظيم...»^{٧٠}

ايضاً می فرماید، قوله القهار: «انّ الذّینهم آمنوا بالله و آیاته اولئک سعدوا الی الله و يتوارثون جنّاتٍ و نهرٍ و الذّینهم کفروا و اشركوا اولئک يصلون فی نارٍ و سقرٍ و من وراء ذلك يأخذهم الله بقهرٍ من عنده و يجعلهم کهشیم محتظرٍ. كذلك قدر الله ذنوبهم جزاء ذنوبهم فویلّ لهم و لمن مکر و غدر و نعيم لمن رضی برضاء ربّه و اذا تلى عليه آیات ربّه آمن و شکر...»^{٧١}

همچنین می فرماید، قوله الامین: «فلما اعترضوا علينا المشركون من الذّین كان فی صدورهم غلّ الغلام اذا كشفنا الثّقاب عن وجه الامر بسلطانٍ مبین. اذا اظلمت شمس الاوهام و خسف قمر الاظلام و سقطت انجم البغضاء علی وجه الارض و رجعت انفس المغلّین الی اسفل النار مقرّ المشرکین...»^{٧٢}

و نیز در لوح احمد فارسی آنچه را در قبل ذکر شد به بیانی دیگر می فرماید، قوله الاعلی: «کلمات حکمتم را از لسان ظهور قبلم شنو که به پسر مریم فرمودم که هر مالک بوستانی شجره یابسه را در بوستان باقی نگذارد و البته او را قطع نموده به نار افکند چه که حطب یابس درخور و لایق نار است...»^{٧٣}

فصل سوّم - مؤمنین و مشرکین

حال که با زیارت آثار مبارکه فوق به تجلیات انوار الهیه و شؤونات عرضیه و نیران نفسیه و عواقب وخیمه و مراتب دنیّه مشرکین و معاندین شریعه ربّانیه آگاهی حاصل نمودیم سیر مطالعه و مذاقه را این چنین ادامه می دهیم که وظیفه و مسؤولیت واقعی مؤمنین و ثابتین در قبال عصبه دشمنان پرکین آئین حضرت ربّ العالمین چیست. آیا فی الحقیقه باید با استفاضه از فیض الهی و نار موقده سبحانی به جان اعداء و معرضین افتاد و به نهب و ضرب و غارت و ملامت و کشتار و هلاکت آنان شتافت و بنیاد مخالفت و ضدیت را از بن برانداخت و فریاد به عنان آسمان رساند که فرموده «وکن کشعلة النار لاعدائی» و آیا هدف بهائی قتل و نابودی اعداء و مشرکین است؟ و یا آنکه منظور حقّ جلّ جلاله از نزول این آیه کریمه چیز دیگری است؟ آیا از یک سو امر به معروف و نهی از منکر فرماید و از

سوی دیگر فرمان کشت و کشتار دهد؟

اگر به زبر و الواح عدیده نظر افکنیم ملاحظه می‌نمائیم که مراتب و مقامات مذکوره را دو مرحله است. اول چون مبغضین از شجره الهیه رو برگردانده‌اند حقّ جلّ و عزّ آنان را در نار جحیم مقرّ مقرر و مقدر فرموده است چنانچه در کتاب مستطاب ایقان جمال عزّ جانان تصریح می‌فرماید، قوله الفضال:

«و آن [مقصود کتاب شریعت مانند قرآن و انجیل و غیره] است خیط محکم و جبل مستحکم و عروة وثقی و نور لایطفی. شریعه معارف الهیه از آن در جریان است و نار حکمت بالغه صمدانیه از آن در فوران. این ناری است که در یک حین دو اثر از آن ظاهر است. در مقبلین حرارت حبّ احداث نماید و در مبغضین برودت غفلت آورد. بگو به ایشان ای بی‌خبران، می‌گوئید آنچه را قبل پدران شما گفتند. اگر ایشان ثمری از شجره اعراض خود دیدند شما هم خواهید دید و عن قریب با آبای خود در نار مقرّ خواهید یافت. فالنار مٹواهم فبئس مٹوی الظالمین...»^{۷۴}

و شرح مفصل و اشارات مکرر به این مرحله در باب دوم از فصل ثانی این مقاله وارد گشته است. مرحله ثانی موقف مؤمنین و نحوه مقابله و مجابهه با مشرکین است و معنی حقیقی و وظیفه اصلی مؤمن موقن را تعیین و تصریح می‌فرماید.

باب اول - نار صیانت و استقامت بر امرالله است

تمعنّ و تبصر در فقرات سابقه معلوم و واضح نمود که رتبه و شأن مشرکین را حقّ منبع خود از مکمن قدس لمیعیس تنصیص و تشریح فرموده است و نیازی به محاربه و منازعه زمره عشاق و عصبه و فاقش با دشمنان و معارضان محیل و مکارش نداشته و ندارد، انه غالب القادر القهار. ولی از لحاظ حفاظت و صیانت معشر مؤمنان صدیق و پیروان شفیقش آنان را از مصاحبه و معاشره با اهریمنان طاغی و ناکصان باغی بر حذر می‌دارد. این است که می‌فرماید، قوله الرفع الابهی: «کونوا یا قوم قهر الله لاعدائه و رحمته لاجبائه و لا تكوننّ من الذین غلبت علیهم رطوبات الهوائیه و لن ینقی فیهم اثر الذکر و الاثنی و یكوننّ من الهالکین...»^{۷۵}

و ایضاً می‌فرماید، قوله المعطی: «ایاک ان لا تضیع ما اراد الله لک و لا تخمد عن نار حبک ثم اشتعل بنفسک علی الذینهم کفروا و اشركوا و کن رحمةً للمحبّین و کن سیف الله لاعدائه و نعمته لاجبائه. ثم احفظ نفسک عن مجالسة المعرضین و تجنب عنهم و لا تخف من احدٍ و کن فی حصنٍ حفیظ...»^{۷۶}

و همچنین می‌فرماید، قوله القاهر الغالب:

«کن ناراً لاعدائه الله و نوراً لاجبائی كذلك فصل فی الكتاب فصل الخطاب. فامش علی اثر ربک و

لا تخف من الذين يتكلمون باهوائهم الا انهم من الذباب. ان احرق بنار الكلمة كبد كل مشرك مرتاب. كن مستقيماً على شأن لا يحزنك قول الذين هم اعرضوا عن الله رب الارباب. لا تحزن انك معي في سرادق عظمتي. ان اكف بالله ثم انقطع عن كل مشرك مكارٍ ولا تكن معيناً لمن انكر الوجه ولو ينظر كذلك نزلنا الامر من لدن ربك العزيز الوهاب. اعانت اهل طغيان به هيچ وجه جائز نه چه كه ضرر بر اصل شجر وارد می شود. در جميع كتب اين حكم نازل. در قرآن می فرماید: "لا تركنوا الى الذين ظلموا" و در لوح اشرف می فرماید: "انتم يا احباء الله كونوا سبب الفضل لمن آمن بالله و آياته و عذابه المحتوم لمن كفر بالله و امره و كان من المشركين..."^{۷۷}

و نیز می فرماید، قوله الامر الحكيم: «هذه كلمة جعلها الله رحمةً و نوراً و بهائاً من عنده على من توجه الى بيته المعمور و ناراً و قهراً لمن كفر بالله المهيمن القيوم...»^{۷۸}

و ايضاً می فرماید، قوله المحبوب: «من لن تجد في قلبه حبي فز عنه و تجنب منه و كن في بعد عظيم و ان يخالفك في ذلك نفسك فانقطع عنها و كن في ايقان منيع. قل تالله لم يكن الميزان الا حبي و ان هذا لرحمة على المقرين و نعمة و سياط على المشركين...»^{۷۹}

و نیز می فرماید، قوله العليم: «قل تالله انه [مقصود جمال مبارك است] لآية الكبرى بينكم و جمال الله فيكم و انه لسر مستر و انه لقهر الله على المشركين و ان قهره ادهى و امر. قل به يعذب الله الذينهم كذبوا بايات الله ثم بالقدر. قل ففروا الى الله ربكم و لا تشركوا به و ان الى المستقر...»^{۸۰}
همچنين می فرماید، قوله الخبير:

«ان يا عبد ان استمع صرير قلم الاعلى ثم اجتمع الناس على شاطئ بحر الاعظم الذي ظهر بهذا الاسم الاقدم القديم. ان احفظ عباد الرحمن لثلاً يتغير وجوه العرفان من لطمات اشارات مظاهر الشيطان كذلك امرك ربك العزيز المتان. ان اعمل بما امرت من لدن عزيز جميل. كن سداً بين يا جوج الشرك و جنود الرحمن لثلاً يتجاوزوا من حدودهم كذلك نزل الامر من جيروت حكم ربك العليم الحكيم. انا جعلناك ذكراً من لدنا بين عبادنا و جعلناك حصناً لبريتنا بين العالمين لتحفظهم من سهام الاشارات و تذكرهم بهذا النبأ الذي من اضطربت هياكل الاسماء و غيرت الوجوه و شقت اراضى الكبر و سقطت الاثمار من كل شجر مرتفع منيع...»^{۸۱}

و ايضاً می فرماید، قوله الرحمن: «اياك ان لا تعاشر مع الذين تجد في قلوبهم ضغن من هذا الغلام ثم تجنب عن مثل هؤلاء و لا تكن من المعاشرين...»^{۸۲}

و نیز می فرماید، قوله الرؤوف: «انك فامش على اثرى ثم انقطع عن المنكرين. تبعد عنهم و تقرب الى اصفياء الله و ان في ذلك خير كثير. كذلك القيناك قول الحق لشكر الله ربك و رب آبائك الاولين...»^{۸۳}

و همچنین می فرماید، قوله القویّ القدير: «ای دوست لسانی من، قدری تأمل اختیار کن. هرگز شنیده‌ای که یار و اغیار در قلبی بگنجد. پس اغیار را بران تا جانان به منزل خود درآید.»^{۸۴}

و ایضاً در کلمات مکنونه جمال احدیه محبین و عشاق آن روی دلنشین را این چنین هدایت می فرماید، قوله العزیز: «ای دوست، در روضه قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حب و شوق دست مدار. مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از مرافقت اشرار دست و دل هر دو بردار.»^{۸۵}

و در مکر ماکرین و تزویر و تدلیس ناقضین و خدعه و نیرنگ ناکصین و اجتناب و ابتعاد از این شرذمه ناکثین جمال اقدس ابهی چنین می فرماید، قوله الامنع الاقدس:

«ان یا ملأ البیان خافوا عن الله ثم اتقوا فی انفسکم بحیث لا تعاشروا معه و لا تستأنسوا به و لا تجالسوا اياه و لا تكونن من الغافلین. ففرّوا منه الی الله ربکم لیحفظکم الله عنه و عن شرّه و عن جنوده. کذلک نخبرکم بالعدل لیکون رحمةً من لدنا علیکم و علی الخلاق اجمعین... فوالله یا قوم انه لو یذکر الله لن یذکر الا لمکر الذی کان فی صدره اتقوا الله و لا تقربوا به یا ملأ الموحّدین. و انه لو یأمرکم بالمعروف یا مکرّم بالمنکر لو انتم من العارفین. ایاکم ان لا تطمئنّوا به و لا بما عنده و لا تفعدوا معه فی مجالس المحبّین...»^{۸۶}

همچنین در کلمات مکنونه این لثالی ثمینه مسطور گردیده، قوله الباذل الکریم: «زینهار ای پسر خاک، با اشرار الفت مگیر و مؤانست مجو که مجالست اشرار نور جان را به نار حسابان تبدیل نماید.»^{۸۷}

حضرت مولی الوری، مرکز عهد و پیمان جمال کبریا، نیز در این باره چنین می فرماید، قوله عزّ بیانہ: «قد اصبحتّ الیوم یا الهی فی جوار رحمتک الکبری و اخذت القلم لاذکرک بحولک بذکر یکون بمنزلة النور للاحرار و بمثابة النار للاشرار الذین نقضوا میثاقک و اعرضوا عن آیاتک و نبذوا عن ورائهم کوثر الحیوان الذی ظهر بامرک و جرى من اصبع ارادتک...»^{۸۸}

ایضاً قلم میثاق چنین ترقیم فرموده، قوله المنیع:

«به جان و دل بکشید تا به عالم انسانی من دون استثناء محبت و مهربانی نمائید مگر نفوسی که غرض و مرضی دارند. با شخص ظالم و یا خائن و یا سارق نمی شود مهربانی نمود زیرا مهربانی سبب طغیان او می گردد نه انتباه او. کاذب را آنچه ملاطفت نمائی بر دروغ می افزاید. گمان می کند که نمی دانی و حال آنکه می دانی ولی رأفت کبری مانع از اظهار است...»^{۸۹}

از جمیع آنچه که از آیات الهیه در فوق مذکور و مسطور گشت چنین مستفاد می گردد که اجتناب از مخالفین و مشرکین به جهت حفظ و حراست و صیانت و کلائت شمل مؤمنین است زیرا نفس آن مرتد اثر نیش عقرب دارد و ضلالت و گمراهی به بار آرد. پس باید احتراز نمود و اجتناب کرد و این در هیأت نار تحقّق یابد که با معجون جسم آن دشمن لدود اختلاط و امتزاج حاصل ننماید. و این رتبه

با نوعیت خلقت نار که آتش فروزان و لهیب سوزان است ارتباطی نداشته و ندارد. حضرت ولی امرالله در یکی از مکاتیبشان که منشی مبارک به لسان انگلیسی از قبل آن حضرت مرقوم داشته این فقره را توضیح و تشریح می‌فرمایند که مقصود از کلمه "نار" در این آیه از لوح احمد معنای ظاهری آن نبوده بلکه مراد احتراز و دوری از دشمنان امر الهی است و مصاحبت و معاشرت با حیbian و یاران معنوی. قوله الکریم: «منظور حضرت بهاءالله که می‌فرمایند "از مرافقت اشرار دست و دل هر دو بردار" آن است که ما باید از مصاحبت مشرکین و معاندین احتراز نمائیم. ذکر کلمه "اشرار" اشاره به چنین نفوس منحرفه مضله می‌باشد و در باره جمله "کن کشعلة النار لاعدائی و کوثر البقاء لاحبائی" نباید نظر را به مفهوم ظاهری آن معطوف ساخت. در این باب نیز جمال اقدس ابهی یاران را وصیت می‌فرمایند که از دشمنان الهی دوری کنند و مرافقت احباب را جویا شوند.» (ترجمه).^{۹۰}

فاضل ارجمند و نحیر خردمند جناب عبدالحمید اشراق خاوری علیه غفران الله و رضوانه در یکی از منشئات خویش به نام اقداح الفلاح این فقره را بدین طریقه توصیف فرموده‌اند:

«در لوح احمد فرموده: "وکن کشعلة النار لاعدائی و کوثر البقاء لاحبائی" و در لوح دیگر مقصود از این معنی را تصریح فرموده است و می‌فرماید، قوله تعالی: "مقصود از قدرت و قوت و عضد استقامت بر امرالله است و همچنین ذکر و بیان. استقامت ناری است که قلوب مشرکین را منور می‌دارد. (انتهی)" بنا بر این معنی "کن کشعلة النار لاعدائی" همانا استقامت بر امرالله است که سبب اشتعال و احتراق معاندین و سبب سرور و بهجت مؤمنین است."^{۹۱}

در این میدان استقامت، البته ضدیت و مخالفت اعداء و مغرضین باعث ازدیاد نار بغض و عداوت آنان می‌گردد و شعله خشم و حسدشان را فروزان تر می‌نماید. با ذکر و بیان و قلم و تیان و دسیسه فراوان کمر بر هدم بنیان امر متان برمی‌بندند و به هر وسیله تمسک می‌جویند. جمال قدم جل اسمه الافخم در لوح سلمان می‌فرمایند، قوله الرّحیم:

«باری ای سلمان، بر احبای حق القا کن که در کلمات احدی به دیده اعتراض ملاحظه نمائید بلکه به دیده شفقت و مرحمت مشاهده کنید مگر آن نفوسی که الیوم در ردّ الله الواح ناریه نوشته، بر جمیع نفوس حتم است که بر ردّ من ردّ علی الله آنچه قادر باشند بنویسند، کذلک قدر من لدن مقتدر قدیر، چه که الیوم نصرت حقّ به ذکر و بیان است نه به سیف و امثال آن. کذلک نزلنا من قبل و حینئذ ان اتمتعون. فواللذی ینطق حینئذ فی کلّ شیء بانّه لا اله الا هو که اگر نفسی در ردّ من ردّ علی الله کلمه‌ای مرقوم دارد مقامی به او عنایت شود که جمیع اهل ملاً اعلی حسرت آن مقام برند و جمیع اقلام ممکنات از ذکر آن مقام عاجز و السن کائنات از وصفش قاصر چه که هر نفسی الیوم بر این امر اقدس ارفع امع مستقیم شود مقابل است باکل من فی السموات و الارض و

كان الله على ذلك لشهيداً وعلیمٌ. ان يا احبباء الله لا تستقرّوا على فراش الرّاحة و اذا عرفتم بارئكم و سمعتم ما ورد عليه قوموا على النّصر ثم انطقوا و لا تصمتوا اقلّ من آين و انّ هذا خيرٌ لكم من كنوز ما كان و ما يكون لو انتم من العارفين. اينست نصيح قلم اعلى عباد الله را...»^{۹۲}

در انتهای این مقال لازم به تحریر این مختصر است که اقبال و اعراض نفوس و نصرت و ضدیت من فی الامکان، شریعت حضرت مَنان و آستان مطهر آن ساذج احسان را تأثیری نگذارد. آن شمس ساطع لائح و لامع است و فیض مدرارش همواره بر کلّ نازل و جمیع را شامل. اعراض راجع به خلق و مؤثر در حال خلق خواهد بود. اینست که در شرائع مقدّسه مظاهر الهیه ناس را به برّ و تقوی و خلوص و وفا و خصائل و فضائل شتی نصیحت و دلالت می‌فرمایند. در این مقام فقره‌ای از لوح احمد فارسی را به جهت مسک الختام این کلام درج می‌نمائیم، قوله العلیم الحکیم:

«... به صفاتم متّصف شوید تا قابل ورود ملکوت عزم شوید و در جبروت قدسم درآئید. جمیع اشیاء کتاب مبین و صحف محکم قویم منند. بدایع حکمت لدنیم را به چشم طاهر مقدّس و قلب نورانی منزّه مشاهده نمائید. ای بندگان من، آنچه از حکم بالغه و کلم طیبّه جامعه که در الواح قدسیّه احدیه نازل فرمودم مقصود ارتقای انفس مستعدّه است به سماوات عزّ احدیه و الّا جمال مقدّس از نظر عارفین است و اجلال منزّه از ادراک بالغین. در شمس مشرقه منوره مضمیّه ملاحظه نمائید که اگر جمیع عباد از بصیر و اعمی در منتها وصف مبالغه نمایند و یا در دون آن منتها جهد مبذول دارند این دو رتبه از اثبات و نفی و اقبال و اعراض و مدح و ذمّ جمیع در امکانه حدودیه به خود مقبل و معرض راجع بوده و خواهد بود و شمس در مقرّ خود به کمال نور و اعطای فیض و ضیای خود من دون تغییر و تبدیل مشرق بوده و خواهد بود... حال ای عباد، از سراج قدس منیر صمدانی که در مشکاة عزّ ربّانی مشتعل و مضیّ است خود را ممنوع نمائید و سراج حبّ الهی را به دهن هدایت در مشکاة استقامت در صدر منیر خود برافروزید و به زجاج توکل و انقطاع از ما سوی الله از هبوب انفاس مشرکین حفظش نمائید...»^{۹۳}

یادداشت‌ها

* این مقاله در پنجمین دوره مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی اکوتو (ایتالیا) در جون ۱۹۹۵ ارائه شده است.

- ۱- حضرت بهاء الله، سورة اصحاب، آثار قلم اعلى (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ ب)، ج ۴، ص ۳.
- ۲- حضرت بهاء الله، اذکار المقرّبین، ج ۱.
- ۳- حضرت بهاء الله، سورة اصحاب، آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۱۳.
- ۴- حضرت نقطه اولی، قیوم الاسماء (تفسیر سورة یوسف).
- ۵- حضرت عبدالبهاء، اذکار المقرّبین، ج ۲.
- ۶- بیان مبارک حضرت بهاء الله منقول از توفیق ۱۱۱ بدیع.

- ۷- حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلى (طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۳۲ ب)، ج ۶.
- ۸- حضرت بهاء الله، كتاب ايقان (مصر: فرح الله زكى، ۱۳۵۲ هـ ق)، ص ۴۲.
- ۹- حضرت بهاء الله، لوح حكمت، مجموعة الواح مباركه (قاهره: سعاده، ۱۳۳۸ هـ ق، ۱۹۲۰ م)، ص ۴۴.
- ۱۰- حضرت بهاء الله، لوح رئيس عربى، همان مأخذ، ص ۸۸.
- ۱۱- حضرت بهاء الله، سورة الذبح، آثار قلم اعلى، ج ۴، صص ۱۰۴-۱۰۵.
- ۱۲- حضرت بهاء الله، مجموعة الواح مباركه، ص ۳۵۷.
- ۱۳- حضرت بهاء الله، سورة اسمنا المرسل، آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۳۱۶.
- ۱۴- حضرت بهاء الله، سورة اصحاب، همان مأخذ، ص ۹.
- ۱۵- حضرت بهاء الله، كتاب ايقان، ص ۱۰۷.
- ۱۶- حضرت بهاء الله، سورة سلطان، آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۱۶۴.
- ۱۷- حضرت بهاء الله، سورة هيكل، كتاب مبين، ص ۴۷.
- ۱۸- حضرت عبدالبهاء، مكاتيب عبدالبهاء (قاهره: كردستان علميه، ۱۳۳۰ هـ ق)، ج ۲، ص ۱۷.
- ۱۹- حضرت ولي امرالله، لوح قرن (طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۲۳ ب)، ص ۳۱.
- ۲۰- منقول در لوح چهار وادى اثر مبارك حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلى (طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۲۱ ب)، ج ۳، ص ۱۴۸.
- ۲۱- همان مأخذ.
- ۲۲- حضرت بهاء الله، مثنوى مبارك، همان مأخذ، ص ۱۶۸.
- ۲۳- حضرت بهاء الله، كتاب ايقان، ص ۱۴۵.
- ۲۴- همان مأخذ، ص ۶۱.
- ۲۵- بيان حضرت عبدالبهاء منقول در نار و نور، ص ۲۵.
- ۲۶- از ورقاء ايكة بقا.
- ۲۷- حضرت بهاء الله، مجموعه خطى.
- ۲۸- حضرت بهاء الله، لوح جواهر الاسرار، آثار قلم اعلى، ج ۳، صص ۳۳-۳۴.
- ۲۹- حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مباركه، صص ۳۱۰-۳۱۱.
- ۳۰- حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلى (طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۳۴ ب)، ج ۷، ص ۲۹۰.
- ۳۱- حضرت بهاء الله، كتاب ايقان، ص ۴۷.
- ۳۲- همان مأخذ، ص ۱۰۱.
- ۳۳- حضرت بهاء الله، مثنوى مبارك، آثار قلم اعلى، ج ۳، ص ۱۶۷.
- ۳۴- حضرت بهاء الله، لوح جواهر الاسرار، همان مأخذ، صص ۸۴-۸۵.
- ۳۵- حضرت بهاء الله، سورة قميص، آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۳۶.
- ۳۶- حضرت بهاء الله، سورة الذبح، همان مأخذ، صص ۱۰۴-۱۰۵.
- ۳۷- حضرت عبدالبهاء، مكاتيب عبدالبهاء (قاهره: كردستان علميه، ۱۳۲۸ هـ ق)، ج ۱، صص ۳۳۸-۳۳۹.
- ۳۸- حضرت بهاء الله، لوح الزوح، آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۱۲۹.
- ۳۹- حضرت بهاء الله، لوح رضوان الاقرار، همان مأخذ، ص ۱۸۹.
- ۴۰- حضرت بهاء الله، اشراقات، ص ۳۴.
- ۴۱- حضرت بهاء الله، لوح جواهر الاسرار، آثار قلم اعلى، ج ۳، صص ۵۲-۵۳.
- ۴۲- حضرت بهاء الله، لوح رئيس عربى، مجموعه الواح مباركه، ص ۹۳.

- ۴۳- حضرت بهاء الله، لوح سلطان ايران.
- ۴۴- حضرت بهاء الله، كلمات مكنونه فارسي، فقرة ۳۵.
- ۴۵- حضرت بهاء الله، اشراقات، ص ۱۰.
- ۴۶- حضرت بهاء الله، سورة الحج، آثار قلم اعلى، ج ۴، صص ۸۸-۸۹.
- ۴۷- حضرت بهاء الله، كلمات مكنونه فارسي، فقرة ۶۵.
- ۴۸- همان مأخذ، فقرة ۶۶.
- ۴۹- حضرت بهاء الله، اشراقات، ص ۳.
- ۵۰- حضرت بهاء الله، لوح جواهر الاسرار، آثار قلم اعلى، ج ۳، ص ۴۶.
- ۵۱- حضرت بهاء الله، اشراقات، ص ۳۴.
- ۵۲- حضرت بهاء الله، سورة رضوان الاقرار، آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۱۸۵. خافية در قرآن كريم در سورة الحاقّة (۶۹)، آية ۱۸ آمده كه مى فرمايد: «يومئذ تعرضون لا تخفى منكم خافية.» كلمه خافى صورت مذكر آن است، هم به معنى جنّ و هم به معنى چيز مخفى.
- ۵۳- حضرت وليّ امراالله، توقيع نوروز ۱۱۰ بديع (طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۱۹ ب)، ص ۵۸.
- ۵۴- حضرت بهاء الله، سورة هيكل، كتاب مبین، ص ۱۲.
- ۵۵- حضرت بهاء الله، لوح ابن ذئب.
- ۵۶- همان مأخذ. مقصود اين مقاله شرح كلمه نار و تجليات آن و آثار منبعه نار موقده الهيّه از طرفى است و نتايج آتش نفس و حقد و بغض و عناد از طرف ديگر است و الا اشارات كثيره در الواح مباركه وارد گرديده كه اين مقصود را به نحوى ديگر عنوان مى نمايد مثلاً "ذئب نفس و هوى" كه در همين لوح ابن ذئب مسطور گرديده است.
- ۵۷- حضرت بهاء الله، كتاب عهدى، مجموعه الواح مباركه، صص ۳۹۹ و ۴۰۳.
- ۵۸- همان مأخذ، ص ۳۵.
- ۵۹- حضرت بهاء الله، كتاب مستطاب اقدس.
- ۶۰- حضرت بهاء الله، كتاب ايقان. قاب قوسين او ادنى اصطلاح قرآنى است.
- ۶۱- حضرت بهاء الله، لوح ابن ذئب. در اين لوح به سائر آثار مباركه نيز به كثرت استشهد شده است.
- ۶۲- حضرت بهاء الله، لوح رئيس، كتاب مبین.
- ۶۳- حضرت بهاء الله، كتاب ايقان.
- ۶۴- حضرت بهاء الله، اشراقات، ص ۶۸.
- ۶۵- حضرت بهاء الله، لوح برهان، مجموعه الواح مباركه، ص ۵۴.
- ۶۶- حضرت نقطه اولى، قیوم الاسماء (احسن القصص). ذكر الله الاكبر اشاره به نفس مبارك است. در اين لوح به القاب مختلفه خود چون "ذكر" و "باب" و "قرّة العين" اشاره مى فرمايند.
- ۶۷- حضرت بهاء الله، نسخه خطى.
- ۶۸- حضرت بهاء الله، سورة القميص، آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۳۶.
- ۶۹- همان مأخذ، ص ۴۳.
- ۷۰- حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلى، ج ۶، صص ۱۹-۲۰.
- ۷۱- حضرت بهاء الله، سورة اصحاب، آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۱۱.
- ۷۲- حضرت بهاء الله، سورة الحج، همان مأخذ، ص ۹۹.
- ۷۳- حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مباركه، ص ۳۲۰.
- ۷۴- حضرت بهاء الله، كتاب ايقان.

- ۷۵- حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۵۷.
- ۷۶- حضرت بهاء الله، سورة العباد، آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۳۱.
- ۷۷- بيان مبارك حضرت بهاء الله به نقل از فاضل مازندرانی، امر و خلق، ج ۳، ص ۸۷. لوح اشرف در مجموعه الواح مبارکه به طبع رسیده است. آیه لوح اشرف در این مجموعه (ص ۲۱۶) «كونوا سحاب الفضل لمن آمن بالله و آياته و عذاب المحتوم لمن...» وارد گردیده است. آیه قرآن سورة هود (۱۱)، آیه ۱۱۳ است.
- ۷۸- حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلى، ج ۷، ص ۲۴۰.
- ۷۹- حضرت بهاء الله، سورة اصحاب، آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۶.
- ۸۰- همان مأخذ، ص ۱۰.
- ۸۱- حضرت بهاء الله، لوح رضوان العدل، همان مأخذ، ص ۲۵۵.
- ۸۲- حضرت بهاء الله، سورة اصحاب، همان مأخذ، ص ۸.
- ۸۳- حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلى، ج ۷، ص ۲۷۰.
- ۸۴- حضرت بهاء الله، كلمات مكنونة فارسی، فقرة ۲۷.
- ۸۵- همان مأخذ، فقرة ۳.
- ۸۶- حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، صص ۳۵۸-۳۵۹.
- ۸۷- فقرة ۵۷.
- ۸۸- حضرت عبدالبهاء، مكاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۴۸۹.
- ۸۹- همان مأخذ، ص ۲۱۱.
- 90- Shoghi Effendi, *Dawn of a New Day* (New Delhi: Bahá'í Publishing Trust, 1970), p. 200.
- ۹۱- عبدالحمید اشراق خاوری، اقداح الفلاح، ج ۱، ص ۲۶. در همین صفحه نیز در جواب معترضین می‌گویند که به سورة توبه در قرآن مراجعه شود تا به نحوه مقابله مسلمان با اعداء آشنائی حاصل نمایند که آنان را به قتل و هلاکت منکرین امر می‌فرماید.
- ۹۲- حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، صص ۱۵۳-۱۵۴.
- ۹۳- همان مأخذ، صص ۳۲۳ و ۳۲۴.